

شأنها و مسؤولیت‌های قرآنی حضرت خدیجه کبری

مادر حضرت کوثر علیها السلام

شب دوم محرم ۱۴۴۴

عنوان بحث شب دوم:

حضرت خدیجه، وزیر ویژه دارایی پیامبر حمت

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ *
وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا
لَكَ ذِكْرَكَ * فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * فَإِذَا
فَرَغْتَ فَأَنْصَبْ * وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾. سوره شرح ۱/ تا ۸.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه

اینترنتی

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

بخشى از زيارت حضرت سيّد الشهداء عليه السلام در روز عرفه:

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنَّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنَّ عَلِيٍّ الْمُتَرَضَى، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنَّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنَّ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نَارَ اللَّهِ وَإِنَّ ثَارِهِ، وَالْوَثْرَ الْمُتَوَثَّرَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ، وَأَتَيْتَ الرِّكَاعَةَ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَطَعْتَ اللَّهَ حَتَّى أَتَيْتَ الْيَقِينَ، فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَحَرَضَتْ بِهِ، يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَائَهُ وَرُسُلَهُ، أَنَّى بِكُمْ مُؤْمِنٌ وَيَا أَيُّهَا بَنَاتُكُمْ مُوقِنٌ، بِشَرَايِعِ دِينِي، وَخَوَاتِيمِ عَمَلِي، وَمُنْقَلَبِي إِلَى رَبِّي، فَصَلُّوا لِي اللَّهُ عَلَيْنِكُمْ وَعَلَى أَزْوَاجِكُمْ وَعَلَى أَجْسَادِكُمْ وَعَلَى شَاهِدِكُمْ وَعَلَى غَائِبِكُمْ، وَظَاهِرِكُمْ وَبَاطِنِكُمْ، السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بِنَّ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَابْنَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَابْنَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ إِلَى جَنَاتِ النَّعِيمِ، وَكَيْفَ لَا تَكُونُ كَذَلِكَ، وَأَنْتَ بَابُ الْهُدَى، وَإِمَامُ التَّقَى وَالْعَزْوَةِ الْوُثْقَى، وَالْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَخَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ، غَذَّتْكَ يَدُ الرَّحْمَةِ، وَرُضِعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْإِيمَانِ، وَرُبِّيتَ فِي حَجْرِ الْإِنْسَانِ، فَالْتَفَسْ غَيْرِ رَاضِيَةٍ بِفِرَاقِكَ، وَلَا شَاكِيَةٍ فِي حَيَاتِكَ، صَلَّوْا لِي اللَّهُ عَلَيْنِكَ وَعَلَى آبَائِكَ وَأَبْنَائِكَ، السَّلَامُ عَلَيْنِكَ يَا صَرِيحَ الْعِبْرَةِ الشَّاكِبَةِ، وَقَرِينَ الْمُصِيبَةِ الرَّابِتَةِ، لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْمُحَارِمَ، فَقَتَلَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْنِكَ مَقْهُورًا، وَأَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكَ مَوْثُورًا، وَأَصْبَحَ كِتَابُ اللَّهِ بِفَقْدِكَ مَهْجُورًا، السَّلَامُ عَلَيْنِكَ وَعَلَى جَدِّكَ وَأَبِيكَ، وَأُمِّكَ وَأَخِيكَ، وَعَلَى الْأُمَّةِ مِنْ بَنِيكَ، وَعَلَى الْمُسْتَشْهِدِينَ مَعَكَ، وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْحَافِينَ بِقَبْرِكَ، وَالشَّاهِدِينَ لِزُؤَارِكَ، الْمُؤْمِنِينَ بِالْقَبُولِ عَلَى دُعَايِ شِعْبَتِكَ، وَالسَّلَامُ عَلَيْنِكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ...».

«سلام بر توای وارث آدم، برگزیده خدا. سلام بر توای وارث نوح، پیامبر خدا. سلام بر توای وارث ابراهیم، خلیل خدا. سلام بر توای وارث موسی، کلیم الله. سلام بر توای وارث عیسی، روح الله. سلام بر توای وارث محمد، حبیب الله. سلام بر توای وارث امیر مؤمنان، سلام بر توای وارث فاطمه زهرا. سلام بر توای فرزند محمد مصطفی. سلام بر توای پسر علی مرتضی. سلام بر توای فرزند فاطمه زهرا. سلام بر توای فرزند خدیجه کبری. سلام بر توای آن که خون خواهش خداست و فرزند کسی که خدا خون خواه اوست و ای کشته ای که انتقام کشته گانت گرفته می شود. گواهی دهم که تو براستی نماز را بپاداشتی و زکات را پرداخت نمودی و به کار نیک فرمان دادی و از کار ناپسند بازداشتی و از خدا اطاعت کردی تا آن زمان که یقین (=شهادت) به نزد آمد. پس، خدا لعنت کند مردمی را که تو را کشتند و خدا لعنت کند مردمی را که به

توستم کردند و خدا لعنت کند مردمی که این مطلب را شنیدند و به آن رضایت دادند. ای مولای من! ای ابا عبدالله! خدا و فرشتگانش و پیمبران و رسولانش را گواه می‌گیرم که من به شما ایمان دارم و به بازگشت شما یقین دارم، طبق احکام دینم و پایان کردارم و بازگشت من به سوی ربم می‌باشد. پس، دروذهای خدا بر شما و بر جانهای شما و بر پیکرهای شما و بر حاضران و بر غائبان و بر ظاهران و بر باطنان. سلام بر تو ای فرزند خاتم پیمبران! و فرزند سید الاوصیاء و فرزند امام متقیان و فرزند راهبر و سفیدان به سوی بهشت‌های پر نعمت. و چطور می‌شود که تو این گونه نباشی در حالی که توباب هدایت و امام تقوا و آن دستاویز محکم و حجت بر اهل دنیا و پنجمین اصحاب کساء هستی. دست رحمت به تو غذا داد و از پستان ایمان شیر خوردی و در دامن اسلام پرورش یافتی. پس، جان راضی به فراق و جدائی تو نیست و هیچ گونه شك و تردیدی در زنده بودن ندارد. دروذهای خدا بر تو و بر پدرانت و بر فرزندان. سلام بر تو ای کشته اشک ریزان و همدم مصیبت‌های پی در پی. خدا لعنت کند امتی را که حرمت را شکستند. و از آن رو، تو که درود خدا بر توباد، به سختی کشته شدی و رسول خدا ﷺ برای توبه خونخواهی نشست و کتاب خدا با از دست دادن تو مهجور و متروک گشت. سلام بر تو و بر جد و پدر و مادر و برادرت باد و هم بر امامان از فرزندان و بر شهیدانی که با تو شهید شدند و بر فرشتگانی که قبرت را احاطه کرده‌اند و برای زائرانت گواهند؛ فرشتگانی که آمین گوی دعای شیعیان توهستند و سلام بر تو و رحمت خدا و بر کاتش بر توباد!...».

پس از طرح آیاتی چند از «سوره مبارکه ضحی» در شأن حضرت خدیجه کبری ﷺ، نوبت به طرح آیاتی از «سوره مبارکه شرح» می‌رسد:

آیاتی چند در ذکر ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه

۴: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾

«سوره شرح» یا «الم نشرح» در مکه نازل شده است. در نظم مصحف، این سوره بعد از «سوره ضحی» قرار دارد. تعابیر این دو سوره به گونه‌ای است که آن دو را یک سوره دانسته‌اند. این مطلب، به حضرت امام صادق ﷺ منتسب است که آن حضرت، در یک رکعت نماز، میان این دو سوره را جمع می‌کرد و شیخ طوسی اظهار کرده است که این دو سوره، نزد «آل محمد ﷺ» یک سوره بیش نیست^۱.

«سوره ضحی» به صورت ویژه‌ای به شرح عملکرد عظیم دو بزرگ آفرینش حضرت ابو طالب و حضرت خدیجه در ارتباط با پیامبر رحمت، پرداخته است و «سوره شرح» نیز از این توصیف بهره‌مند

است:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * أَلَمْ نُشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ * وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ * فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ * وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ﴾^۱.

به اسم «الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. آیا ما برای تو سینه‌ات را گشاده نساختمیم و ما «وزر» تو را از دوشت برداشتیم؛ آن «وزر»ی که پشت تو را می‌شکست و ما ذکر تو را برای تو بالا بردیم. پس حتماً در معیت «عسر»، «یسر» است. به درستی که همیشه در معیت «عسر»، «یسر» است. پس آن هنگام که فراغت یافتی به «نصب» اقدام کن و به سوی ربّت، پس مشتاقانه روی آور.

پیامبر رحمت به صورت ویژه‌ای مخاطب این آیات قرار گرفته است. آیه ﴿أَلَمْ نُشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ - که اولین آیه پس از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ است - به ذکر «شرح صدر پیامبر رحمت» توسط خدای حکیم پرداخته است. این مطلب، بدون وجود «لك» در این آیه نیز قابل گزارش بود. وجود این تعبیر در این آیه، امتیاز ویژه‌ای را به آن حضرت داده و خبر از آن داده است که:

خدای حکیم عمل «شرح صدر» را به خاطر خود پیامبر رحمت و برای خود او انجام داده است.

به همین صورت، «عنك» در ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ و «لك» در ﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾ از امتیازهای ویژه‌ای خبر می‌دهد که به پیامبر رحمت اختصاص یافته است.

در این سوره، حتی دو آیه: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا * إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ نیز به پیامبر رحمت اختصاص دارد و این دو آیه، دو آیه‌ای است که به نظر می‌رسد امت مسلمان نیز در آن شریک باشند.

پرداختن به آیات این سوره به صورتی گسترده، از حد توقع این بحث خارج است اما باید دانست که آیات این سوره نیز همانند آیات «سوره ضحی» از فداکاریهای حضرت ابوطالب و نیز حضرت خدیجه خیرهایی عظیم می‌دهد. این خبرها به گونه‌ای است که اگر چنانچه این آیات نازل نشده بود، شاید تمام آنها را از صفحات تمام کتابها، حذف می‌کردند؛ اخباری که در کتابهای عامه، تنها سایه بسیار ضعیفی از این واقعیتها را گویاست.

این آیات هم چنین از ارتباط مولای ما، مولی امیر مؤمنان با پیامبر رحمت و نیز از ارتباط پیامبر رحمت با مولی امیر مؤمنان در راه سخت رسالت، خبرهایی می‌دهد که به تعبیر عامیانه موهم لای درز آنها

نمی‌رود. این بحثها نیز از مباحث این بخش جداست اگر چه به ناچار و برای روشن شدن آیات آغازین این سوره، به بعضی از آنها پرداخته خواهد شد.

«سوره شرح» از موهبتها و عطایای ویژه الهی به پیامبر رحمت خبر می‌دهد و او را در بالاترین جایگاه آفرینش و به گونه‌ای تعریف می‌کند که برای آن حد قابل تصویری وجود ندارد. این جایگاه به گونه‌ای است که خدای حکیم از آن این گونه تعبیر کرده است: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ». البته که برای بندگان خدا، جز تکرار این جملات و آن هم بدون فهم آنها، راه دیگری وجود ندارد. با این حال، عامه که گویا از امت لات و عزیزی به حساب می‌آیند، از این آیات به عنوان ابزاری بهره جسته‌اند که تمام جسارتهایشان را از آن طریق به پیامبر رحمت روانه سازند و - نستجیر بالله - او را مشرک معرفی کنند؛ مشرکی که گناههای جاهلیتش، کمر او را خم کرده است. البته این کوچکی از اجر رسالت آن حضرت است که به صورت نقد به آن حضرت پرداخته شده است!

بخاری در صحیحش بابی با عنوان «سُورَةُ الْمُنْفِقِ لَكَ» باز کرده و در آن این گونه آورده است:

«وَقَالَ مُجَاهِدٌ: «وَزْرَكَ» فِي الْجَاهِلِيَّةِ. «أَنْقَضَ»: أَثْقَلَ. «مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ: أَيَّ مَعَ ذَلِكَ الْعُسْرِ يُسْرًا آخَرَ كَقَوْلِهِ: «هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ»^۱ وَلَنْ يَغْلِبَ عُسْرُ يُسْرَيْنِ. وَقَالَ مُجَاهِدٌ: «فَأَنْصَبَ»: فِي حَاجَتِكَ إِلَى رَبِّكَ. وَيُذَكَّرُ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»: شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»^۲.

«و مجاهد گفته است: «وزر» تو در جاهلیت. «أَنْقَضَ» یعنی سنگینی کرد. «مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا»: ابن عیینه گفته است: یعنی با آن سختی، راحتی دیگری است مانند این آیه: «هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» و هرگز هیچ سختی بر دو راحتی غلبه نمی‌کند و مجاهد گفت: «فَأَنْصَبَ» در خواسته‌ات از رب. و از ابن عباس ذکر می‌شود که «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»، یعنی: خداوند سینه‌ات را برای اسلام گشاده ساخت.»

بر اساس آن چه مجاهد گفته و بخاری نقلش کرده خدا «وزر» های پیامبر رحمت در جاهلیت را از دوش آن حضرت برداشته است. این یعنی جاهلیت - نستجیر بالله - پیامبر رحمت را آلوده کرده بود آن هم با گناهانی که بردوش پیامبر رحمت سنگینی می‌کرد و حتماً مقصود از این گناه، شرک است و بر این پایه‌ها، این آیات در نظر این افراد، اوصاف شرک پیامبر رحمت و پاک شدن آن حضرت از شرک را مورد بحث قرار داده است.

۱ سوره توبه / ۵۲.

۲ صحیح بخاری ج ۶ / ۱۷۲.

ممکن است گمان شود، نه بخاری و نه مجاهد به واژه «شرك» تصریح نکرده‌اند اما باید دانست که به جز شرك هیچ گناهی وجود ندارد که در منطق این افراد پیامبر رحمت به آن مبتلا باشد و بتواند پیامبر رحمت را از پا در آورد. طبری از قول ضحاک به این مطلب، تصریح کرده است:

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ»: يَقُولُ: وَغَفَرْنَا لَكَ مَا سَلَفَ مِنْ ذُنُوبِكَ، وَحَظَّظْنَا عَنكَ ثِقَلَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ الَّتِي كُنْتَ فِيهَا... وَبِنَحْوِ الَّذِي قُلْنَا فِي ذَلِكَ قَالَ أَهْلُ التَّأْوِيلِ... عَنْ مُجَاهِدٍ، فِي قَوْلِ اللَّهِ: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ» قَالَ: ذَنْبِكَ. وَقَوْلُهُ: «الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» قَالَ: أَثْقَلَ ظَهْرَكَ... عَنْ قَتَادَةَ، فِي قَوْلِهِ: «أَنْقَضَ ظَهْرَكَ»: قَالَ: كَانَتْ لِيَلْتِي ذُنُوبٌ قَدْ أَثْقَلَتْهُ، فَغَفَرَهَا اللَّهُ لَهُ... ثنا عُبَيْدٌ، قَالَ: سَمِعْتُ الضَّحَّاكَ، يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ»: يَعْنِي الشَّرْكَ الَّذِي كَانَ فِيهِ»^۱.

«وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ»: او می‌گوید: و ما گناهان قبل تو را بخشیدیم و سنگینی ایام جاهلیت را کاهش دادیم؛ آن جاهلیتی که تو در آن بودی... و همان گونه که ما در این خصوص گفتیم، اهل تأویل نیز گفته‌اند... از مجاهد در باره این فرمایش خدا: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ» نقل است که گفته است: یعنی «ذنب» تو. و آیه: «الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» یعنی بر کمر تو سنگینی کرده است... از قتاده در باره آیه: «أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» نقل است که گفت: برای پیامبر خدا گناهانی بود که بار سنگینی برای او ایجاد کرده بود و خدا آن گناهان را برای او بخشید... عبید گوید: از ضحاک شنیدم که می‌گفت: در آیه: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ» مقصود، شرکی است که پیامبر خدا در آن بود.

شاید بعضی از ما گمان کند که عامه تنها اصرار به مشرک سازی حضرت ابوطالب علیه السلام داشتند اما آنان شخص خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله را نیز - نستجیر بالله - مشرک می‌دانستند، آن هم نه مشرکی معمولی بلکه مشرکی آلوده به گناه‌های بزرگی که می‌رفت تا کمر او را بشکند.

فخر رازی بر این باور است که «وزر» به مفهوم «سنگینی گناه» است:

«الْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَّةُ: مَعْنَى الْوِزْرِ ثِقَلُ الذَّنْبِ، وَقَدْ مَرَّتْ تَفْسِيرُهُ عِنْدَ قَوْلِهِ: «وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ»^۲ وَهُوَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»^۳ الْمَسْأَلَةُ الثَّلَاثَةُ وَأَمَّا قَوْلُهُ: «أَنْقَضَ ظَهْرَكَ» فَقَالَ عُلَمَاءُ اللَّغَةِ: الْأَصْلُ فِيهِ أَنَّ الظَّهْرَ إِذَا أُثْقِلَ الحِمْلُ سَمِعَ لَهُ تَقَبُّصٌ أَيْ صَوْتٌ خَفِيُّ، وَهُوَ صَوْتُ المَحَامِلِ وَالرِّحَالِ وَالْأَضْلَاعِ، أَوْ البَعِيرِ إِذَا أُثْقِلَهُ الحِمْلُ فَهُوَ مَثَلٌ لِمَا كَانَ يَثْقُلُ عَلَى رَسُولِ

۱ تفسیر طبری ج ۲۴/۴۹۳.

۲ سوره انعام ۳۱.

۳ سوره فتح ۲.

اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَوْزَارِهِ»^۱.

«مسأله دوم: معنی «وزر»، سنگینی گناه است و تفسیر آن در بحث تفسیر آیه: «وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ» گذشت و این مانند این فرمایش خدای والامر تبه است: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ». مسأله سوم: و اما در مورد این فرمایش خدا «أَنْقَضَ ظَهْرَكَ»، علمای لغت گفته اند: اصل در آن این است که وقتی بار روی کمر سنگینی می کند، از آن نقیض - یعنی صدایی آهسته - شنیده می شود و آن صدا، صدای محملها و رحلها و استخوانهاست. یا آن که شتر وقتی بار بر او سنگین شود. این مثلی از آن چیزهایی از گناهان است که بردوش رسول خدا ﷺ سنگینی می کرد».

نه تنها جسارت کرده اند که در صورت ظاهر نیز هیچ ادبی را برای شخص خاتم پیامبران ﷺ رعایت نکرده اند.

بغوی در تفسیر آیه: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ»، این گونه آورده است:

«قَالَ الْحَسَنُ وَمُجَاهِدٌ وَقَتَادَةُ وَالصَّحَّاحُ: حَطَّطْنَا عَنكَ الَّذِي سَلَفَ مِنْكَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَهُوَ كَقَوْلِهِ: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»^۲.

«حسن و مجاهد و قتاده و ضحاک گفته اند: آن چه در جاهلیت از تو سرزده بود را از دوش تو افکنندیم و این آیه، مانند این فرمایش اوست: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ».

ابن عطیه، یک اسم دیگر را به این اسمها اضافه کرده و در نهایت، آن را به غالب مفسران نیز نسبت داده است:

«قَالَ قَتَادَةُ وَابْنُ زَيْدٍ وَالْحَسَنُ وَجُمْهُورٌ مِنَ الْمُفَسِّرِينَ: الْوِزْرُ هُنَا، الذُّنُوبُ. وَأَصْلُهُ الثَّقَلُ، فَشَبَّهَتْ الذُّنُوبُ بِهِ، وَهَذِهِ الْآيَةُ نَظِيرُ قَوْلِهِ تَعَالَى: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ»^۳.

«قتاده و ابن زید و حسن و غالب مفسران، گفته اند: «وزر» در این جا به مفهوم ذنوب و در اصل به مفهوم «سنگینی» است که ذنوب به آن تشبیه شده است. و این آیه، مانند این فرمایش خدای والامر تبه است: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ».

«وزر» مفرد است و «ذنوب»، جمع و همان گونه که ملاحظه می شود، اجتهاد این مفسران اقتضای آن را نیز داشته است که در مقابل یک واژه مفرد، یک واژه جمع را قرار دهند تا شاید جسارتها با قوت بیشتری

۱ تفسیر رازی ج ۳۲ / ۲۰۷.

۲ تفسیر بغوی ج ۵ / ۲۷۴.

۳ المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز ج ۵ / ۴۹۶.

رواؤه شخص خاص خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و شخصیت آن حضرت شود. این جسارتها تا آن جا ادامه یافت که بعضی از مفسران از روی دلسوزی، این گونه گفته اند:

«... بیری كثير من المفسرين أن المراد بوضع وزره عنه صلی الله علیه و آله، إزالة العقبات التي وضعها المشركون في طريق دعوته، وإعانتة على تبليغ الرسالة على أكمل وجه، ورفع الحيرة التي كانت تعتربه قبل النبوة. قال بعض العلماء: وقد ذكر جمهرة المفسرين أن المراد بالوزر في هذه الآية: الذنب، ثم راحوا يتأولون الكلام، ويتمحلون الأعذار، ويحتفلون في جواز ارتكاب الأنبياء للمعاصي، وكل هذا كلام، ولا داعي إليه، ولا يلزم حمل الآية عليه»^۱.

«... بسیاری از مفسران بر این نظرند که مقصود از برداشتن «وزر» از او صلی الله علیه و آله، از بین بردن پیچهای است که مشرکان در راه دعوت او ایجاد کرده بودند و نیز کمک کردن به او برای تبلیغ رسالت به کاملترین صورت و نیز بر طرف کردن حیرتی است که قبل از نبوت برای او ایجاد می شد. بعضی از علما این گونه گفته اند: غالب نزدیک به تمام مفسران گفته اند که مقصود از «وزر» در این آیه، «ذنب» است و بعد از آن به سراغ تأویل کلام رفته اند و عذرهای مختلفی را مطرح کرده اند و در مورد جواز ارتکاب معاصی توسط پیامبران به اختلاف پرداخته اند. البته همه این مطالب، سخن است و آن هم سخنی که هیچ نیازی به طرح آنها نیست و اجباری نیست تا آیه بر این سخنان حمل شود».

این البته تمام جسارتهایی نبود که این دانشمندان، در این فرصت آنها را رواه پیامبر رحمت کرده اند. رازی در تفسیر آیات: «فإن مع العسر يسرا* إن مع العسر يسرا»^۲، این گونه آورده است:

«وفيه مسائل: المسألة الأولى: وجه تعلق هذه الآية بما قبلها أن المشركين كانوا يعيرون رسول الله صلی الله علیه و آله بالفقر، ويقولون: إن كان غرضك من هذا الذي تدعيه طلب الغنى، جمعت لك مالا حتى تكون كأيسر أهل مكة، فشق ذلك على رسول الله صلی الله علیه و آله حتى سبق إلى وهمهم إنما رغبوا عن الإسلام لكونه فقيرا حقيرا عندهم، فعده الله تعالى عليه مننه في هذه السورة، وقال: «ألم نشرح لك صدرك* ووضعنا عنك وزرك» أي ما كنت فيه من أمر الجاهلية، ثم وعده بالغنى في الدنيا ليزيل عن قلبه ما حصل فيه من التأذي بسبب أنهم عيروه بالفقر، والدليل عليه دخول الفاء في قوله: «فإن مع العسر يسرا». كأنه تعالى قال لا يحزنك ما يقول وما أنت فيه من القلة، فإنه يحصل في الدنيا يسرا كامل»^۳.

۱ التفسير الوسيط ج ۱۵/ ۴۳۸.

۲ سورة شرح/ ۵ و ۶.

۳ تفسير رازی ج ۳۲/ ۲۰۸.

«و در این مسائلی است. مسأله اول: راه ارتباط این آیه به ما قبلش این است که مشرکان، رسول خدا ﷺ را به فقر سرزنش می کردند و می گفتند: اگر مقصود از ادعاهایی که می کنی به دست آوردن اموال است، ما برای تو مالی را جمع می کنیم که تو ثروتمندترین فرد مکه بشوی. این مطلب بر رسول خدا ﷺ سخت آمد تا آن جا که به خیالش این گونه آمد که آنان از اسلام به آن خاطر روی گردان هستند که او در نزد آنان فقیر و حقیر است. پس خداوند نعمتهایش را در این سوره برای او شمرد و گفت: ﴿الْمُ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ و مقصودش این بود که ما وزر جاهلیتی را از دوش تو برداشتیم که تو در آن قرار داشتی. بعد از آن، به او وعده غنا در دنیا را داد تا آن که آزارهایی را از قلب او بزداید که از سرزنشهای آنان به فقر، در قلب او ایجاد شده بود و دلیل آن، داخل شدن «فاء» در این بخش از کلام است: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾. گویا خدای والامرتبه، به او گفته است: آن چه آنان می گویند و نیز فقری که در آن به سر میبری، تو را محزون نسازد زیرا که در دنیا برای تو آسایش کامل فراهم خواهد شد.»

جمله: «حَتَّى سَبَقَ إِلَى وَهَمِهِ أَنَّهُمْ إِنَّمَا رَغِبُوا عَنِ الْإِسْلَامِ لِيَكُونَ لَهُمْ فَقِيرًا حَقِيرًا عِنْدَهُمْ» نشان می دهد که فخر رازی و همانند هایش به خطورات ذهنی پیامبر خدا نیز دسترسی داشتند (!) آن هم صدها سال بعد از رحلت یا شهادت خاتم پیامبران، و در طرح این خطورات ذهنی از هیچ جسارتی هم فروگذار نمی کردند. کافی است تا به جایگاه واژه «حقیرا» در این عبارتها توجه شود تا به خوبی دانسته شود، این دانشمندان به دنبال گرفتن انتقام بدر و احد و خیبر از پیامبر رحمت بودند و در غیر این صورت، چنین تعبیری را برای آن حضرت جایز نمی دانستند.

در ادامه و با عبارتهای: «﴿الْمُ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ * وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ أَيْ مَا كُنْتَ فِيهِ مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ، ثُمَّ وَعَدَهُ بِالْغِنَى فِي الدُّنْيَا لِيُزِيلَ عَن قَلْبِهِ مَا حَصَلَ فِيهِ مِنَ التَّأْدَى بِسَبَبِ أَنَّهُمْ عَيَّرُوهُ بِالْفَقْرِ، وَالذَّلِيلُ عَلَيْهِ دُخُولُ الْفَاءِ فِي قَوْلِهِ: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾» او جسارتهای را به نهایت رسانده و محبت کرده و - نستجیر بالله - تمام گناههایی را که پیامبر رحمت در جاهلیت مرتکب شده بود، از دوش او برداشته و به او با عبارت: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ وعده غنی داده تا او دیگر خیال نکند که فقیر و حقیر است. شاید او غافل از آن بوده که خدا در «سوره ضحی» خبر داده که پیامبرش را برای همیشه «غنی» کرده و شاید فراموش کرده که خودش این غنا را به دارائیهای حضرت خدیجه نیز منتسب کرده است. به هر حال، آن چه مسلم است و تردیدی در آن نیست، نزول آیه: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ قبل از ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا﴾ است و تمام جسارتهای رازی که از این منظر به رسول خدا صورت گرفته، لایق او و افرادی است که همانند او فکر می کنند.

البته نمی توان این جسارتهای را پای ندانم کاری و نسیان و گناههایی از این دسته ها گذاشت. زیرا

علاوه بر آن که او برای این اظهار نظرها می‌توانست از الفاظ شایسته و مناسبی استفاده کند، دست کم باید به اظهار نظرهای دیگر خودش نیز توجه کند؛ آن اظهار نظرهایی که در تفسیر آیه قبل از این آیه، اظهار کرده است:

«وَالْقَوْلُ الثَّانِي: أَنَّ الْمُرَادَ مِنْ شَرْحِ الصَّدْرِ مَا يَرْجِعُ إِلَى الْمَعْرِفَةِ وَالطَّاعَةِ، ثُمَّ ذَكَرُوا فِيهِ وَجُوهًا أَحَدَهَا: أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا بُعِثَ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فَكَانَ يَضِيقُ صَدْرُهُ عَنْ مُنَازَعَةِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ كُلِّ عَابِدٍ وَمَعْبُودٍ سِوَى اللَّهِ، فَاتَاهُ اللَّهُ مِنْ آيَاتِهِ مَا اتَّسَعَ لِكُلِّ مَا حَمَلَهُ وَصَغَرَ عِنْدَهُ كُلَّ شَيْءٍ اِحْتِمَالُهُ مِنَ الْمَشَاقِّ، وَذَلِكَ بِأَنَّهُ أَخْرَجَ عَنْ قَلْبِهِ جَمِيعَ الْهُمُومِ وَمَا تَرَكَ فِيهِ إِلَّا هَذَا الْهُمَّ الْوَاحِدَ، فَمَا كَانَ يَحْطَرُّ بِبَالِهِ هُمَّ النَّفَقَةِ وَالْعِيَالِ، وَلَا يُبَالِي بِمَا يَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ مِنْ إِيْدَائِهِمْ، حَتَّى صَارُوا فِي عَيْنِهِ دُونَ الذُّبَابِ لَمْ يَجِبْنَ خَوْفًا مِنْ وَعِيدِهِمْ، وَلَمْ يَلْ إِلَى مَا لَهُمْ، وَبِالْجُمْلَةِ فَشَرَحَ الصَّدْرَ عِبَارَةً عَنْ عِلْمِهِ بِحَقَارَةِ الدُّنْيَا وَكَمَالِ الْآخِرَةِ»^۱.

«و نظر دوم این است: مقصود از «شرح صدر» آن چیزهایی است که به معرفت و طاعت باز می‌گردد. سپس وجوهی را برای آن ذکر کرده‌اند: اول آنها: وقتی او علیه السلام به جن و انس مبعوث شد، از مقابله‌های جن و انس و نیز به خاطر برائت او از هر عابد و معبودی به جز خدا، سینه او تنگ شد. پس خدا از آیاتش به او آیاتی را داد که ظرفیت او را برای تمام آن چه حملش می‌کرد، بالا برد و نزد او تمام سختی‌هایی را که بردوش داشت، کوچک و ناچیز می‌ساخت. و آن را این گونه انجام داد که از قلب او تمام همها را خارج ساخت و تنها یک هم را باقی گذارد. پس مشکل نفقه و هزینه خانواده، هرگز به خیال او هم خطور نمی‌کرد و دیگر اهمیتی به آزارهایی نمی‌داد که آنان متوجه او می‌ساختند تا آن جا که همه آنها در چشم او کمتر از مگس شده بودند به گونه‌ای که دیگر خوفی از تهدیدهای آنان نداشت و به مال و دارایی آنان متمایل نشد و به طور خلاصه، «شرح صدر» عبارت از علم او به حقارت دنیا و کمال آخرت است».

در این جملات و آن جملات، فخر رازی به دنبال چیز دیگری بوده است. او به دنبال آن بوده است که از آیات مدح پیامبر رحمت و زوجه‌اش و برادرش، ذمی بسازد که برای آن حد و حصری نباشد. بر اساس این گفته‌ها، خدا پیامبرش را غنی نساخت بلکه به گونه‌ای تصرف در خیال او کرد که او دیگر همه مخالفان را مانند مگس می‌دید و دیگر خوفی از تهدیدهای آنان نداشت و به مال و دارایی آنان متمایل نمی‌شد و حتماً حضرت خدیجه هم در نظر این افراد فقیرترین فرد مکه بود همان گونه که در نگاه عایشه، پیرترین زن قریش بود و...»

باز هم این همه در حالی است که او نه تنها به جایگاه حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه در این

آیات، کاملاً واقف بود که به آنها اشاره نیز می‌کرد:

«... وَثَامِنَهَا: لَيْنٌ كَانَ نُزُولُ السُّورَةِ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي طَالِبٍ وَخَدِيجَةَ، فَلَقَدْ كَانَ فِرَاقُهُمَا عَلَيْهِ وَزْرًا عَظِيمًا، فَوَضَعَ عَنْهُ الْوِزْرَ بِرَفْعِهِ إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى لَقِيَهِ كُلُّ مَلَكٍ وَحَيَّاهُ فَارْتَفَعَ لَهُ الذِّكْرُ، فَلِذَلِكَ قَالَ: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»^۱.

«... و هشتمین آنها: از آن جا که نزول این سوره، بعد از موت ابوطالب و خدیجه واقع شده و از آن جا که دوری آن دو برای او (=پیامبر رحمت) «وزری عظیم» بود، خداوند با بردن او به آسمان، این وزر را از دوش او برداشت تا آن جا که تمام ملائکه با او ملاقات کردند و به او خوش آمد گفتند و «ذکر» او بالا رفت و به همین خاطر خدا گفت: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ».

فخر رازی که در تفسیر آیه: «وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ» ادعا کرده که «وزر» به مفهوم «سنگینی گناه» است و با عبارت: «المَسْأَلَةُ الثَّانِيَّةُ: مَعْنَى الْوِزْرِ ثِقَلُ الذَّنْبِ، وَقَدْ مَرَّ تَفْسِيرُهُ عِنْدَ قَوْلِهِ: «وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ»^۲»^۳ بحث در خصوص این لغت را به تفسیر آیه: «وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ» ارجاع داده، در تفسیر این آیه، این گونه آورده است:

«قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: الْأَوْزَارُ الْأَثَامُ وَالْحَطَايَا. قَالَ أَهْلُ اللَّغَةِ: الْوِزْرُ الثَّقَلُ وَأَصْلُهُ مِنَ الْحَمْلِ، يُقَالُ: وَزَرْتُ الشَّيْءَ أَيَّ حَمَلْتَهُ أَرْزُهُ وَزْرًا، ثُمَّ قِيلَ لِلذَّنُوبِ: أَوْزَارٌ لِأَنَّهَا تُثْقَلُ ظَهْرَ مَنْ عَمِلَهَا. وَقَوْلُهُ: «وَلَا تَنْزِرُوا زِرَّةً وَزْرًا أُخْرَى»^۴ أَيَّ لَا تَحْمِلْ نَفْسٌ حَامِلَةً. قَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ: يُقَالُ لِلرَّجُلِ إِذَا بَسَطَ ثَوْبَهُ فَجَعَلَ فِيهِ الْمَتَاعَ: أَحْمَلَ وَزْرَكَ. وَأَوْزَارُ الْحَرْبِ أَثْقَالُهَا، مِنَ السَّلَاحِ. وَوَزِيرُ السُّلْطَانِ الَّذِي يَزِرُ عَنْهُ أَثْقَالَ مَا يُسْتَدُّ إِلَيْهِ مِنْ تَدْبِيرِ الْوِلَايَةِ^۵، أَيَّ يَحْمِلُ»^۶.

این مطلب نشان می‌دهد که او به خوبی از فعل خودش و از جملاتی که در تفسیر آیات درج کرده آگاهی داشته و تمام این جسارتها را باید به حساب روشی گذاشت که او برای تفسیر خودش انتخاب کرده است.

۱ تفسیر رازی ج ۳۲/۲۰۷.

۲ سوره انعام/۳۱.

۳ تفسیر رازی ج ۳۲/۲۰۷.

۴ سوره فاطر/۱۸.

۵ جالب توجه است که فخر رازی هم وقتی واژه «ولایت» را به طور طبیعی و عادی به کار می‌برد، آن را به مفهوم دوستی و محبت و نصرت به کار نمی‌برد.

۶ تفسیر رازی ج ۱۲/۵۱۴.

به هر حال، اگر قرار باشد کتاب این جسارتها باز بماند، تا صبح قیامت نیز بسته نخواهد شد زیرا جسارت‌های فخر رازی به تنهایی در تفسیر همین آیات، به آن اندازه است که صفحات بسیاری از این نگاشته را باید به آنها اختصاص داد تا چه رسد به جسارت‌های دانشمندان (!) دیگر این قوم.

مورسے برواژه وزر در کتاب خدا

واژه‌ای که برای این دانشمندان بهانه شده تا جسارتی به این اندازه بزرگ را روانه شخص و شخصیت خاتم پیامبران کنند، واژه «وزر» است. آنان با تبدیل این واژه به «ذنوب»، به «خطایا» و به «آثام»، به آلوده جلوه دادن خاتم پیامبران اقدام کرده‌اند و از آن جا که این آیات، در آغاز رسالت نازل شده، این بهانه نیز به دست افراد داده شده تا پیامبر رحمت را به عنوان فردی معرفی کنند که به جاهلیت و به ویژه به «شُرک جاهلیت» آلوده است و باید که از آثار شوم این جملات به خدا پناه برد. مهمتر آن که این دانشمندان این جسارتها را در شرح و تفسیر آیاتی به خاتم پیامبران روا داشته‌اند که برای تعریف بخشی از عظمت خاتم پیامبران نازل شده است.

باید البته توجه داشت که:

«وزر» در هیچ کاربردی به مفهوم گناه به کار نمی‌رود، اگر چه ممکن است برای تعبیر از گناه به کار رفته باشد.

گناه نمونه‌ای از بار است؛ از باری که بردوش کشیده می‌شود. برای تعبیر از همین گناه در کتاب خدا از واژه «ثقل» استفاده شده است:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * وَلِيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلِيُسَآئِنَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتُرُونَ﴾^۱

«و کسانی که کافر شدند به افرادی که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: راه ما را پیروی کنید و بر ماست که گناهانتان را به گردن بگیریم. و آنان چیزی از گناهانشان را به گردن نخواهند گرفت. آنان قطعاً کاذبند. و آنان قطعاً هم بارهای خودشان را به دوش می‌کشند و هم بارهای دیگری را با بارهای خودشان و حتماً در روز قیامت از آن افتراها که می‌زدند، مورد پرسش و بازخواست قرار می‌گیرند».

با صراحت و روشنی هر چه تمامتر، «ثقل» در این آیه برای «گناه» به کار رفته اما به توجه به همین کاربرد نیز هیچ لغت شناس و هیچ مفسری نمی‌تواند ادعا کند که «ثقل» به مفهوم «گناه» است و ادعا نیز نکرده و این در حالی است که با توهم این که «وزر» در آیه‌ای از آیات کتاب خدا برای «گناه» به کار رفته است، آن جسارتها را روانه شخصیت خاتم پیامبران ساخته‌اند.

در یک سری از آیات، «وزر» برای کار ثواب نیز به کار رفته است:

﴿أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَىٰ * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّىٰ * أَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ * وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَىٰ﴾^۱

«یا آن که به او خبر داده نشده به آن چه در صحف موسی و ابراهیمی آمده که حق وفا را به جای آورد که هیچ بار بردارنده‌ای بار دیگری را بردوش نمی‌کشد و این که چیزی برای انسان جز آن چه تلاش کرده است، باقی نمی‌ماند و این که تلاشش به زودی دیده می‌شود. بعد از آن، او با پاداشی کامل و بی نقص، پاداش داده می‌شود».

مضارع ماده «وزر»، «یزر» می‌شود و به کار رفتن تعبیر «سَاءَ مَا يَزُرُونَ» در کتاب خدا، نشانه‌ای بر این واقعیت است که این فعل برای تعبیر از کار «ثواب» نیز به کار می‌رود، همان گونه که برای تعبیر از «گناه» به کار می‌رود. در یکی از این کاربردها این گونه آمده است:

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾^۲

«آنان که لقاء الله را تکذیب کردند، خسارت کردند تا آن زمان که آن ساعت مشخص به ناگاه از راه برسد، آنان گویند: حسرت بر ما بر آن چه که در آن کوتاهی کردیم و این در حالی است که آنان بارهایشان را بردوشهایشان می‌کشند. وه که چه بد است آن چه آنان بردوش می‌کشند».

این همه در حالی است که در بعضی از کاربردهای قرآنی این واژه، این واژه به گونه‌ای به کار رفته است که جایی را برای اجتهاد فخر رازی و مانده‌های او باقی نمی‌گذارد. در یکی از این کاربردها، این واژه برای سلاحيایی به کار رفته که در جنگ از آنها استفاده می‌شود:

﴿فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَا بَعْضَكُمْ

۱ سورة نجم / ۳۶ تا ۴۱.

۲ سورة انعام / ۳۱.

بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ»^۱.

«پس وقتی با افرادی روبرو شدید که کافر شده‌اند، پس گردن آنان را بزنید تا آن زمان که آنان را زمین گیر سازید. در آن زمان، رشته‌های اسارتشان را محکم کنید. پس بعد از آن یا با منت آنان را آزاد می‌سازید و یا از آنان برای آزادی، «ما به ازا» می‌گیرید تا آن زمان که جنگ بار خود را به زمین بگذارد. و اگر خداوند می‌خواست از آنان «نصرت» می‌گرفت و لیکن آن نشد تا آن که بعضی از شما را با بعضی دیگر، مورد ابتلا قرار دهد. و خدا هرگز اعمال افرادی را که در راه او کشته شده‌اند، تباه نمی‌کند».

در تعبیری دیگر، این واژه برای زیورهایی از جنس طلا به کار رفته است:

﴿فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي * قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ﴾^۲.

«پس آن گاه، موسی به سوی قومش عصبانی و تأسف خورده بازگشت، گفت: ای قوم من! آیا رب شما به شما وعده‌ای نیکو نداد؟! پس آیا روزگار به طول انجامید یا خودتان خواستید تا غضبی از ربّتان بر شما فرود آید که موعده مرا مخالفت کردید؟ آنان گفتند: ما با موعده تو به اختیار خودمان مخالفت نکردیم بلکه بارهای سنگینی از زیورهای قوم بردوش ما گذاشته شد پس ما آن را پرتاب کردیم و سامری این گونه القا کرد».

وزر که بردوش پیامبر رحمت بود

بعضی از آیاتی که از واژه «وزر» مطرح شد، حکایت از آن دارد که «وزر» خود «حمل» و بار است و بعضی دیگر حکایت از آن دارد که «وزر»، به «ثقل حمل» و به «سنگینی بار» اطلاق می‌شود. در هر دو حالت، «وزر» به جنس بار و سنگینی باری اطلاق می‌شود که بردوش نهاده می‌شود.

برای نمونه، در آیه: ﴿وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴾، «وزر» از جنس خود «حمل» است و در آیه: ﴿حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ﴾، «وزر» از جنس «ثقل حمل» و سنگینی بار است.

۱ سوره محمد / ۴.

۲ سوره طه / ۸۶ و ۸۷.

دقت در همین دو مثال، پرده از این واقعیت برمی‌دارد که «وزر» آن جا که برای «حمل» به کار رفته، حملی نیست که جرم فیزیکی شناخته شده و قابل اندازه‌گیری داشته باشد البته جرمی که برای ما قابل اندازه‌گیری باشد. ^۱ دقت در سایر مثالهای قرآنی نیز این مطلب را تأیید و بر آن تأکید می‌کند.

برای شناخت «وزری» که بر اساس آیه: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ از دوش پیامبر رحمت برداشته شده است، لازم نیست راه دوری طی شود. آیات قبل و بعد از این آیه، به خوبی این «وزر» را معرفی می‌کند.

توالی آیات «سوره شرح» نشان می‌دهد که:

«وزر»ی که بردوش پیامبر رحمت قرار داشت، «وزر» ناشی از مسؤولیت رسالت بود.

همین آیات و توالی آنها حکایت از آن دارد که:

خدای حکیم با عبارت: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾، بار این مسؤولیت را از دوش پیامبر رحمت برداشت بلکه سنگینی این بار را از دوش او برداشت؛ سنگینی باری که می‌رفت تا کمر آن حضرت را بشکند.

در یکی از آیاتی که در آغاز رسالت بر پیامبر رحمت نازل شده خدای حکیم به پیامبرش خبر از آن داده است که «قول ثقیلی» را بر او القا می‌کند و این به آن مفهوم است که مقصود از «وزر» در ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾، خود «مسؤولیت» نیست بلکه مقصود از آن، سنگینی این بار است:

﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾.^۲

«ما حتماً به زودی بر تو سخن بسیار سنگینی را القا می‌کنیم».

همین آیه نیز به تنهایی نشان می‌دهد که:

مقصود از «وزر» بار سنگین این سخنان و نیز مسؤولیتی است که با بعثت آن حضرت بر دوش او قرار داده شده است.

آیه: ﴿الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾ که در ادامه آیه: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ آمده است، علاوه بر آن که از عظمت و سنگینی بار این مسؤولیت خبری روشن می‌دهد، از تحمل بسیار بالای خاتم پیامبران نیز خبر می‌دهد.

۱ آیات کتاب خدا و از جمله، آیات: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ (سوره زلزال / ۷ و ۸)، دلالتی روشن بر این واقعیت دارد که تمام اعمال انسانها دارای جرم است اما الزاماً جرم آنها، جرمی نیست که برای ما قابل اندازه‌گیری باشد.

۲ سوره مزمل / ۵.

وضع وزر از راه حمل وزر

پس از آن که دانسته شد، «وزر» به مسؤولیت و یا سنگینی مسؤولیتی اطلاق می‌شود که بردوش پیامبر رحمت نهاده شده، این پرسش مطرح می‌شود که: کدام یک از حالت‌های محتمل «وضع وزر» با منطقی‌آیه: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾ سازگاری دارد:

۱. خدا «وزر» پیامبر رحمت را به کلی از میان برده است.
 ۲. خدا «وزر» آن حضرت را از دوش او برداشته و آن را بر زمین نهاده است.
 ۳. فرد دیگری خودش «وزر» آن حضرت را بردوش کشیده است.
 ۴. خدا «وزر» آن حضرت را بردوش فرد دیگری نهاده است.
- نباید فراموش شود که «وزر حاضر بردوش پیامبر رحمت»، «وزر»ی است که از رسالت او ناشی می‌شود و به همین جهت، هیچ یک از حالت‌های اول تا سوم نمی‌تواند صحیح باشد و یعنی تنها حالت صحیح، حالت چهارم و یعنی حالتی است که خدا «وزر» آن حضرت را بردوش فرد دیگری نهاده است.

نفس وجود آیات: ﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ * الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ﴾ در میان آیات «سوره شرح» در کنار آیه‌ای مانند: ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾^۱ - که در آغاز رسالت نازل شده است - و نیز در کنار آیه‌ای مانند: ﴿مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى﴾^۲ و نیز در کنار اصل نزول تمام آیات قرآن، حکایت از آن دارد که:

خدا هرگز مسؤولیت را از دوش پیامبر رحمت بر نداشت و حتی آن را تقلیل نیز نداده بلکه از راه «شرح صدر»، تحمل او را بالاتر برده و از راه «وضع وزر»، نصیر و ناصری را در کنار او قرار داده است تا آن که آن حضرت زیر این بار، قد خم نکند.

عنوان فردی که برای کمک به دیگری، چنین «وزر»ی را بردوش بکشد، «وازر» است. این تعبیر، البته تعبیری پر کاربرد در کتاب خداست و برای نمونه در یکی از این آیات، این گونه آمده است:

﴿مَنْ أَهْتَدَىٰ فَأِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّٰ فَأِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾^۳

۱ سوره مزمل/ ۵.

۲ سوره ضحی/ ۳.

۳ سوره اسراء/ ۱۵.

«هر که هدایت یابد، به درستی که به نفع خودش هدایت یافته است و هر آن که راه ضلالت را پیش گیرد، به زیان خودش این راه را پیش گرفته است و هیچ «وازر»ی، وزر دیگری را بردوش نمی‌کشد و تا آن زمان که ما رسولی را مبعوث نسازیم، عذاب کننده نیستیم».

«وزیر» صفت مشبّهه «وازر» است و به فردی اطلاق می‌شود که صفت «وازر بودن» برای او تداوم داشته و یا همیشگی باشد. فراموش نشود که رسالت خاتم پیامبران، همیشگی و تا ابد است. بنا بر این، آن که بار او را برای همیشه به دوش می‌کشد، «وزیر» اوست. بنا بر این، این نکته نیز پذیرفتنی است که:

خدای حکیم با عبارت: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» اعلام کرده که او، خودش فردی را برای همیشه در کنار خاتم پیامبران و به عنوان «وزیر» برای او قرار داده است که در تحمل مسؤلیت پیامبرش، یاور او باشد و سنگینی بار مسؤلیت آن حضرت را به دوش بکشد تا کمر آن حضرت در زیر این بار خم نشود.

مروری بر درخواست‌های رسالتی حضرت موسی و موهبت‌های پیامبر حجت

در زمانی که حضرت موسی از سوی خدا مأموریت یافت که به سوی فرعون برود، با هدایت آیاتی از «سوره طه»، ابتدا برای خودش و سپس برای برادرش، نیازهایی را از خدا درخواست کرد:

﴿أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَأَخْلُ عَقْدَةً مِن لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا * قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ﴾^۱

«به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است. او (= حضرت موسی) گفت: ای رب من! سینه مرا گشاده کن و کار مرا ساده و سهل ساز و گره از زبان من بردار تا آنان سخن مرا بخوبی بفهمند و وزیری از اهل من برای من قرار ده. او هارون برادر من است. پشت مرا به او محکم ساز و او را در کار من شریک کن تا ما تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار «ذکر» کنیم. تو خود به حال ما بینا بودی. او (= خداوند) گفت: تمام آنچه خواسته بودی به تو داده شد».

آن چه حضرت موسی براساس این آیات، برای خودش درخواست کرده از این قرار است:

۱. شرح صدر برای خودش.
 ۲. آسان سازی امرش.
 ۳. برداشتن گره از زبانش تا سخن او را به طور کامل بفهمند.
- مواردی که آن حضرت در ارتباط با برادرش حضرت هارون، از خدا خواسته نیز از این قرار است:
۱. وزیری برای من قرار بده.
 ۲. او از اهل من باشد.
 ۳. او برادر من باشد.
 ۴. پشت مرا به او محکم دار.
 ۵. او را شریک امر رسالت من قرار ده.

براساس همین آیات، خدا به درخواستهای حضرت موسی پاسخ مثبت داد و تمام خواسته‌های او را عملی ساخت؛ هم آن درخواستها که در ارتباط با خودش مطرح کرده بود و هم آن درخواستها که در ارتباط با برادرش درخواست داشت: «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى».

این آیات مشابهت عظیمی با آیات «سوره شرح» دارد اگر چه تفاوت‌های بسیاری نیز در میان این آیات به چشم می‌خورد.

درخواستهای حضرت موسی با «شرح صدر» شروع شده و ذکر آن چه در مورد پیامبر رحمت رخ داده نیز با ذکر «شرح صدر» شروع شده است: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ». عبارت: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ»، گزارشی از «شرح صدر» پس از وقوع واقعه است و عبارت: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي» یک درخواست برای «شرح صدر» است که هر دو برای «امر رسالت» انجام گرفته است و صد البته که میان این دو تعبیر، تفاوت بسیاری وجود دارد.

همین آیات به روشنی دلالت بر آن دارد که تمام درخواستهای حضرت موسی در ارتباط با رسالتی که به آن مبعوث شده بود، به هدف اجابت نشست. بنا براین و براساس همین آیات، هم صدر حضرت موسی «شرح» یافت و هم امر او برای او آسان شد و هم گره از زبان او برداشته شد. هم چنین براساس همین آیات، خدای حکیم، هارون برادر حضرت موسی را به عنوان وزیر او در کنار او قرار داد، پشت حضرت موسی را به او محکم کرد و او را به عنوان شریک رسالت حضرت موسی، روانه کاخ فرعون ساخت. این همه در کنار هم در این آیات، گزارش شده اما گزارش این وقایع با روشی بسیار متفاوت با گزارش «شرح صدر پیامبر رحمت» و موارد مشابه، صورت گرفته است.

به فعلی مجهول گفته می شود که فاعل آن ذکر نشده باشد. عدم ذکر فاعل، گاهی به علت مشخص نبودن آن است و گاهی به دلیل آن است که فاعل نخواستته تا ذکر از او به میان آید و گاهی نیز به دلایل دیگری از ذکر فاعل خودداری می شود. «أُوتِيَتْ» در آیه: «قَالَ قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» فعلی مجهول است. آیه: «قَالَ رَبِّ أَسْرَحْ لِي صَدْرِي» نشان می دهد که حضرت موسی نیازهایش را از «ربش» درخواست کرده بود و بسیار طبیعی است که این نیازها را نیز ربش اجابت کرده باشد اما در حالی که گوینده عبارت: «قَالَ قَدْ أُوتِيَتْ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» نیز خود خداست، از تصریح به این که این دعاها را خود او در حق حضرت موسی اجابت کرده امتناع کرده است. حال این مطلب، به هر برهانی صورت گرفته باشد که گرفته باشد. این ماجرای «شرح صدر حضرت موسی» در زمانی است که او به رسالت مبعوث شد اما ماجرای «شرح صدر پیامبر رحمت» با این ماجرا بسیار متفاوت است:

«شرح صدر پیامبر رحمت» را خدای حکیم، با کمال فخامت و عظمت، با فعلی معلوم، با فاعلیت خودش - آن هم به صورت متکلم مع الغیر - و بدون ثبت سابقه درخواستی از سوی پیامبر رحمت، به اطلاع رسانده است. تفاوت این دو تعبیر، در جهت اعطا و عظمت این اعطا، تفاوتی از زمین تا آسمان است.

در این آیات، «شرح صدر» به عنوان اولین نیاز و بلکه به عنوان اولین پیش نیاز دعوت حضرت موسی و نیز به عنوان اولین موهبتی مورد ذکر قرار گرفته که خدای حکیم در دایره رسالت پیامبر رحمت، آن را به پیامبرش داده اما در هیچ یک از این دو آیه، به صورت ظاهر، اعلام نشده که این عمل به چه صورتی انجام شده است و چه نیازی از نیازهای دعوت خاتم پیامبران و حضرت موسی را رفع می کند. از آیات «سوره حجر» می توان تا حدود زیادی با این تعبیر آشنا شد و دانست که عامل تنگ شدن سینه خاتم پیامبران، سخنان مشرکان و مستهزنان است:

«فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضُ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ»^۱.

«پس آنچه را که به آن فرمان داده می شوی با صدای بلند فریاد کن و از مشرکان روی برتاب. ما شر استهزاء کنندگان را از تو بر طرف می کنیم. همان افرادی که با «الله» معبود دیگری را قرار می دهند. پس، آنان

به زودی می‌دانند. و ما حتما می‌دانیم که سینه تراز آن چه آنان می‌گویند، هماره تنگ می‌شود. پس به وسیله حمد رب، تسبیح کن و از ساجدان باش.»

این آیات علاوه بر آن که نشان می‌دهد، عامل «ضیق صدر» خاتم پیامبران چیست، پیامبر رحمت را موظف می‌کند تا از راه تسبیح به حمد ربش و نیز از راه سجده کردن، خودش نیز در راه حل این مشکل اقدامی داشته باشد. باید البته توجه داشت که:

بر مبنای این آیات، ایجاد «ضیق صدر» در خاتم پیامبران با علنی کردن دعوت آن حضرت، هم زمان بوده است.

در آیات کتاب خدا، همین عامل - و دقیقاً همین عامل - به عنوان علت «ضیق صدر حضرت موسی» نیز معرفی شده است:

﴿وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أُنْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ * قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَلا يَتَّقُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ * وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْظِلُّ لِسَانِي فَأُرْسِلُ إِلَىٰ هَارُونَ * وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ * قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ * فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۱

«و آن هنگام که رب تو موسی را با صدای بلند فرا خواند که تو باید به نزد قوم ستمکار بروی؛ به نزد قوم فرعون که آنان تقوا پیشه نمی‌کنند. او گفت: ای رب من! من می‌ترسم که مرا تکذیب کنند و سینه من تنگ می‌شود و زبان من از روان گویی می‌افتد. پس این رسالت را بردوش هارون قرار ده و گناهی نسبت به آنان بردوش من است که من هراس آن را دارم که مرا بکشند. او فرمود: هرگز! پس شما دو نفر با آیات ما بروید به درستی که ما با شما شنونده هستیم. پس شما دو نفر به نزد فرعون بروید و هر دو بگویید، ما رسول رب عالمیان هستیم.»

راهی که در این آیات به عنوان راه درمان «ضیق صدر» معرفی شده، راه «گذاردن رسالت دعوت بردوش حضرت هارون» و بنا به تعبیر آیات «سوره طه»، راه «جعل وزیر» است. بر مبنای این آیات، نه تنها از راه «جعل وزیر» می‌توان بر مشکل «ضیق صدر» فائق آمد که از این راه می‌توان تمام سختیهای دعوت را به «یسر» نیز تبدیل کرد و آنها را آسان و قابل تحمل ساخت. این همان است که حضرت موسی برای آن پرونده جداگانه‌ای باز

کرده و با تعبیر: «وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي» آن را از خدای جهانیان خواسته است. فراموش نشود که این آیات نیز به زمانی مربوط می شود که حضرت موسی باید به دعوت فرعون و فرعونیان می پرداخت.

سومین درخواست حضرت موسی، «وَأَحْلَلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا قَوْلِي» است. بر این اساس، حضرت موسی از خدا می خواهد که گره را از زبان او به گونه ای بردارد که فرعون و فرعونیان، سخن او را کاملاً درک کنند. آیات مطرح شده و نیز آیات دیگری از کتاب خدا به این موضوع تصریح کرده که این خواسته نیز از راه «ضمیمه سازی وزیران حضرت، به آن حضرت»، به هدف اجابت رسیده است:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ * وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ»^۱.

«او (= حضرت موسی) گفت: ای رب من! من فردی از آنان را کشته ام پس بیم آن را دارم که آنان مرا بکشند. و برادرم هارون از من فصیح تر است پس، او را با من به عنوان همتای گرانسنگ بفرست که مرا تصدیق کند. من از آن که آنان مرا تکذیب کنند هراسانم».

حضرت موسی یکی از فرعونیان را کشته بود و به همین جهت، از عاقبت دعوتش هراسان بود و بیم آن را داشت که برای این جهت او را بکشند. او به این سبب از خدای بزرگ می خواهد که برادرش هارون را - به عنوان همتای او در دعوت - به کمکش بفرستد تا همتای گرانسنگ او، او را تصدیق کند. حضرت هارون بنا به اظهار حضرت موسی در سخن گفتن، از خود حضرت موسی فصیح تر بود.

بر مبنای این آیات، حضرت موسی بیم رخداد دیگری را نیز دارد و آن، تکذیب فرعون و فرعونیان است. او برای جلوگیری از این رویداد - یعنی تکذیب فرعونیان - از یاری برادرش استفاده می کند. این مطلب در آیات یاد شده با عبارت «فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ» اعلام شده است.

مقصود از «يُصَدِّقُنِي»، سر تکان دادن به علامت تأیید و تأیید کردن زبانی نیست زیرا برای «سر تکان دادن» و «صحيح است، صحيح است» گفتن، به فصاحت و شیوایی سخن نیازی نیست. بر این اساس، حضرت هارون باید همان کاری را انجام دهد که حضرت موسی باید انجامش دهد، بلکه بر اساس این آیات و در نهایت، دعوت فرعون در حضور حضرت موسی، توسط حضرت هارون به انجام رسید، در حالی که اصل دعوت را خدای حکیم بر عهده حضرت موسی قرار داده بود.

بخش دوم این نتیجه گیری اگر چه سخت تر است اما بنا بر آیات، قابل تحمل تر و صریح تر است اما

باید دانست که هم این بخش از نتیجه و هم بخش اول نتیجه، دلالت قطعی این آیات است که البته شاید به مقداری توجه نیاز داشته باشد:

در حالی که آیه‌ای مانند «فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۱ به رسالت جداگانه هر یک از حضرت موسی و حضرت هارون، تصریح می‌کند، آیه‌ای مانند: «فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ به یگانگی این دو رسالت تصریح می‌کند و به هر حال، سخن گفتن در دربار فرعون، برعهده حضرت هارون است.

درخواست‌های بعدی حضرت موسی، در ارتباط با برادرش حضرت هارون است. اولین درخواست از این درخواست‌ها، «جعل وزیر» است: «وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي» و «وزیر» به مفهوم فردی است که «وزر» دعوت حضرت موسی را همواره به دوش می‌کشد.

باید البته دانست و توجه داشت که:

این نیاز و بلکه این پیش‌نیاز دعوت نیز در مورد خاتم پیامبران، بدون ثبت درخواستی از سوی پیامبر رحمت، با کمال فخامت و عظمت، با فاعلیت خدا - آن هم به صورت متکلم مع‌الغیر - و آن هم، پس از صورت گرفتن این عمل، با عبارت: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ»^۳ اعلام شده و البته پیش از این دانسته شد که «وضع وزر» به مفهوم «جعل وزیر» است و یا دست کم از راه «جعل وزیر» به انجام می‌رسد.

درخواست بعدی حضرت موسی در این ارتباط، «أَشْدُدْ بِهِ أَزْرِي» است. بر این اساس، حضرت موسی از خدای حکیم درخواست کرده که پشتش را به وسیله «وزیرش» محکم بدارد. در آیه دیگری از کتاب خدا، این تعبیر به صورت «شَدِّ عَضُدًا» آمده که هر دو، به وسیله برادر حضرت موسی و یعنی توسط «وزیر» او به انجام رسیده است:

«قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكَ مَلَأْنَا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنْ أَتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ»^۳.

گفت: ما به زودی بازوان تو را با برادرت قوی می‌سازیم و برای شما دو تن، سلطانی را قرار می‌دهیم که

۱. سوره طه / ۴۷.

۲. سوره شعراء / ۱۶.

۳. سوره قصص / ۳۵.

پس از آن، دیگر آنان به شما دست نخواهند یافت. شما دو تن و هر فردی از شما تبعیت کند با «آیات» ما چیرگانید».

درخواست پایانی حضرت موسی در ارتباط با حضرت هارون، «وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» است. بر این اساس، آن حضرت از خدا می خواهد که حضرت هارون را با او در «امر رسالت» شریک سازد و این شرکت اگر صورت بگیرد، «شرکت در امر رسالت حضرت موسی» است.

عبارتهایی مانند: «فَأْتِيَاهُ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۱ و «فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ و نیز عبارت: «وَنَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا فَلَا يَصْلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنْ أَتَّبِعُكُمْ مَا أَلْغَابُونَ» و هم چنین عبارتهایی مانند: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَى وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ»^۳ و «أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى * فَقَوْلًا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى»^۴، از «رسالت مشترک»، «مسئولیت مشترک»، از «سلطان مشترک» و از «حق تبعیت مشترک» حضرت موسی و حضرت هارون به روشنی هر چه تمامتر خبر می دهد. یعنی همه این آیات و آیات دیگری از کتاب خدا، این واقعیت را آموزش می دهد که حضرت هارون باید همان کاری را انجام دهد که حضرت موسی باید انجامش دهد. با این حال، همان گونه که ملاحظه می شود، حضرت موسی با عبارت: «وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي»، به صورتی مستقل، شرکت در امر رسالت را نیز درخواست می کند و نباید از خاطرها به دور ماند که به این درخواست نیز پاسخ مثبت داده شده است: «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى». یعنی:

اگر چه وزیر بودن با آن خصوصیات و دعوت کردن با آن ویژگیها و نیز یاری کردن با صفاتی که این آیات مطرح کرده، همه و همه به مفهوم «شرکت در امر رسالت» است اما برای «شرکت در امر رسالت» باید پرونده ویژه ای را باز کرد و این همان کاری است که خدای حکیم انجامش داده است.

آن چه گذشت، نشان می دهد:

تمام درخواستهای حضرت موسی - چه آن مواردی که برای خودش درخواست کرده و چه آن مواردی که برای برادرش از خدا خواسته بود - همه و همه به یک درخواست باز می گردد و آن، درخواست «جعل وزیر» است. یعنی با «جعل وزیر» خدای حکیم

۱ سوره طه / ۴۷.

۲ سوره شعراء / ۱۶.

۳ سوره مؤمنون / ۴۵.

۴ سوره طه / ۴۳ و ۴۴.

هم «شرح صدر» را برای حضرت موسی فراهم کرده و هم «یسر در امر» را و هم «گویایی در زبان» و هم «شد از» و هم «شرکت در امر رسالت» را. این همه، همان است که خدای حکیم در عبارت: «وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ» در باره پیامبر رحمت نیز به آن اشاره و یا تصریح کرده است.

و شاید خدای حکیم در ترکیب: «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» با انتخاب واژه «سؤل» - که به مفهوم «درخواست» و نه به مفهوم «درخواستها» است - نیز به این مطلب اشاره کرده باشد.

حدیث منزلت و وضع وزر از خاتم پیامبران

ارتباط آیات «سوره طه» و «سوره شرح» زمانی روشنتر می شود که از «حدیث منزلت» نیز یادی به میان آید.

«حدیث منزلت» در موارد بسیاری از پیامبر رحمت صادر شده است. یکی از این موارد «غزوه تبوک» است. این واقعه با استخلاف امیر مؤمنان در مدینه همراه بود که می تواند تفسیر مناسبی از «وزیر» و «وضع وزر» برای خاتم پیامبران باشد.

در «غزوه تبوک»، منافقان و یهودیان در نزدیکی اردوگاه پیامبر خدا اردویی بسیار سنگین زده بودند و برآن بودند تا با خروج پیامبر خدا و مسلمانان از مدینه، به مدینه حمله کنند و زنان و فرزندان مسلمانان را بکشند و مدینه را اشغال کنند. در چنین شرایطی امیر مؤمنان در مدینه باقی ماند و این مکر منافقان و یهودیان را با حضورش در مدینه به نابودی کشاند.

منافقان و یهودیان که متوجه این مکر خدا در برابر مکرشان شده بودند، خواستند کاری کنند که امیر مؤمنان نیز با پیامبر رحمت و سایر مسلمانان از مدینه خارج شود. به این منظور، دست به اقدامهایی زدند که در نتیجه اش، «حدیث منزلت» از پیامبر رحمت صادر شد.

بخاری ماجرای استخلاف امیر مؤمنان علیه السلام را در غزوه تبوک چنین مطرح کرده است:

«... عَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ إِلَى تَبُوكَ، وَاسْتَخْلَفَ عَلِيًّا، فَقَالَ: أَتُخَلَّفُنِي فِي الصَّبِيَّانِ وَالنِّسَاءِ؟ قَالَ: أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي».^۱

«از مصعب بن سعد از پدرش نقل است که رسول خدا ﷺ به قصد تبوک از مدینه خارج شد و علی را به عنوان خلیفه بر جای گذاشت. او گفت: آیا مرا در میان زنان و بچه‌ها باقی می‌گذاری؟! رسول خدا فرمود: آیا رضایت از آن نداری که منزلت تو نسبت به من، همان منزلت هارون نسبت به موسی باشد؟ با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست.»

مسلم بن حجاج نيسابوری همین روایت را بدون واژه «استخلاف» نقل کرده است:

«... عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: خَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! تُخَلِّفُنِي فِي النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ؟ فَقَالَ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟ غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.»^۱

«از سعد بن ابی وقاص نقل است که رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب را در غزوه تبوک بر جای گذاشت. او گفت: ای رسول خدا آیا مرا در میان زنان و کودکان به جای می‌گذاری؟ رسول خدا گفت: آیا خشنود نیستی از این که تو نسبت به من همان منزلت هارون را نسبت به موسی داری با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست؟»

این روایت را غالب اصحاب حدیث امامیه و غیر امامیه نقل کرده‌اند و به گونه‌ای نقل کرده‌اند که در میان امامیه و غیر امامیه، هر یک به صورت جداگانه، متواتر است. بر این اساس، منزلت امیر مؤمنان به پیامبر رحمت، همان منزلت حضرت هارون به حضرت موسی است.

بعضی از منزلتهای حضرت هارون به حضرت موسی همان است که آیات «سوره طه» آنها را تصویر کرده است. یکی از این منزلتها، «وزیر» بودن است.

آیات «سوره طه» هم چنین نشان از آن می‌دهد، تمام مناصبی که برای حضرت هارون ذکر شده و از جمله، مقام «وزارت»، به «جعل الهی» وابسته است و یعنی حضرت موسی که رسولی از رسولان الهی است از سوی خودش نمی‌تواند برای خودش «وزیر» انتخاب و اختیار کند. یعنی فردی که قرار است «وزر» حضرت موسی را به دوش بکشد، باید با «جعل الهی» معین شود.

آیات «سوره شرح» نیز دلالتی به جز این ندارد. در این آیات، هم شرح صدر به خدای جهانیان نسبت داده شده است و هم «وضع وزر» و این خودش به آن مفهوم است که «وزیر خاتم پیامبران» با «جعل الهی» انتخاب می‌شود و به انجام مسؤولیت خودش اقدام می‌کند. در نهایت، اقدام الهی وزیر خدایی به خدای حکیم نسبت داده می‌شود:

﴿وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ﴾

معرفی دو وزیر برای خاتم پیامبران در این آیات

آیات «سوره شرح» به شرح مسیر دعوت خاتم پیامبران در آغاز دعوت خاتم پیامبران پرداخته و آن را تا وصول مشتاقانه پیامبر رحمت به «لقاء الله» مشخص کرده است. «شرح صدر»، از اولین مراحل این دعوت است و شاید از پیش نیازهای آن به شمار آید. «جعل وزیر» نیز به همین صورت از آغاز رسالت آن حضرت آغاز شده است؛ آن وزیری که به انتخاب و اختیار خدا، باید سنگینی بار این رسالت را از دوش صاحب رسالت بردارد و این دو، این بار را با هم به دوش بکشند.

«بالا بردن ذکر خاتم پیامبران» نیز به تصریح این آیات، در مرحله‌ای از مراحل دعوت رخ می‌دهد و برای همیشه ادامه می‌یابد. مرحله پایانی این دعوت بنا به این آیات، «نصب» است. این مرحله به آخرین مرحله دعوت خاتم پیامبران که وصول به «لقاء الله» است، بسیار نزدیک است. این مراحل نیز همان گونه که این آیات و آیات مربوط به حضرت موسی نشان می‌دهد، به «جعل وزیر» - و یعنی به «وضع وزر» - وابستگی شدیدی دارد.

نیازهای دعوت حضرت موسی البته ممکن است با نیازهای دعوت پیامبر رحمت متفاوت باشد اما هر دو دعوت در داشتن «وزر» و در داشتن «وزیر» برای حمل «وزر» و نیز در این که «جعل وزیر» در هر دو دعوت، از سوی خدا به انجام می‌رسد، مشترک است. ناگفته البته پیدا است که: «وزر» دعوت خاتم پیامبران از نظر میزان تحمل مورد نیاز بسیار فراتر از «وزر» دعوت حضرت موسی است.

تعبیر ﴿حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا﴾^۱ و نیز تعبیر ﴿حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ﴾^۲ از دو نوع

«وزر» مختلف خبر می‌دهد که برای نشر دعوت به توان مقابله با هر دو نیاز است. یکی

از آنها، «قدرت مالی» و دیگری «قدرت دعوت و مقابله با مخالفان دعوت» است. این

هر دو «بار» بردوش پیامبر رحمت بود و هر دو بار بردوش آن حضرت سنگینی می‌کرد.

فردی که تحمل این بارها را برای پیامبر رحمت آسان می‌سازد، ممکن است یک نفر باشد و ممکن

است دو و یا چند نفر باشند. عنوان این فرد یا افراد، «وزیر خاتم پیامبران» است.

به شهادت کتاب خدا و نیز به شهادت تمام تاریخی که امامیه و غیر امامیه بر آن متفق

۱ سوره محمد / ۴.

۲ سوره طه / ۸۷.

هستند - دست کم تا زمان رحلت حضرت خدیجه^۱ - تمام بار مالی دعوت، بردوش حضرت خدیجه بود که سلام خدا بر او باد. او «وزیرداری» خاتم پیامبران بود. باید البته به این واقعیت توجه داشت که:

تعبیر «وزیر مالی» و یا «وزیرداری» با وصفی که گذشت، یک تعبیر قرآنی است اما آنچه از این واژه در ذهنها نقش می‌بندد و آن چه کتاب خدا و نیز تاریخ، از وزارت حضرت خدیجه تعریف می‌کند، بسیار متفاوت است. حضرت خدیجه یک «وزیرداری» بود که تمام هزینه‌های دعوت و نیز تمام هزینه‌های زندگانی صاحب دعوت را از خزانه داراییهای خودش پرداخت می‌کرد. این وزیرداری یکتای تجارت عصرش و به گونه‌ای بود که او را ثروتمندترین فرد قریش و یا دست کم ثروتمندترین زن قریش می‌دانستند. نباید البته فراموش کرد که:

پیامبر رحمت قبل از ازدواج به عنوان کارگزار همین وزیر، مدتی در دستگاه اقتصادی او به کار مشغول بود و به تصریح آیه: ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَى﴾ باید از نوع برخورد این وزیر برای همیشه درس نیز بگیرد.

به تصریح همین آیات، البته پیامبر رحمت وزیر دیگری نیز داشت:

وزیر دیگر خاتم پیامبران فردی است که تمام شئون دیگر رسالت به جز شئون مالی بر عهده او بود و او را اگر این مفسران نخواهند بشناسند، نشناسند. «حدیث منزلت» به خوبی او را معرفی کرده است. او مولای ما، امیر مؤمنان، حضرت علی بن ابی طالب است که سلام و صلوات خدا بر او و بر پدر او باد که اگر حمایت‌های او و پدرش نبود، عمودی از دین برپا نمی‌شد.

۱ پیش از این در بخش «﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾» روشن شد که تمام بار مالی تمام دعوت خاتم پیامبران بردوش آن حضرت بود.